

اشاره

یکی از ویژگی‌های تاریخ شاهنشاهی ایران، تسلط به اصطلاح «گفتمان زور» بر مردم، در طول قرن‌ها و سده‌ها بوده است. گفتمانی که سد راه آزادی، رشد، شکوفایی، عدالت، علم، بیداری و حتی دین‌داری به معنای صحیح کلمه بود. این پدیده‌ای است که می‌توان آن را علت‌العلل در جازدن‌ها و شکست‌های پیاپی ملت ایران در برابر زورگویان داخلی و خارجی در چند قرن اخیر منتهی به انقلاب اسلامی دانست.

انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی (ره)، خوش‌بختانه ساختار این چنبره را، به عنوان نخستین گام، درهم شکست و در واقع آن را از نظر سیاسی مضمحل ساخت.

میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات ناصرالدین شاه مردی بود سیاست‌مدار، مطلع، فرانسه‌دان، ادیب و در نویسندگی چیره‌دست. وی از نادر چهره‌های دانشمند عصر قاجار است که انبوهی از خاطرات روزانه خود را با قلمی روان، شیرین، صریح و بی‌پرده نوشته است که به صورت کتابی با عنوان «روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه» سال‌ها پیش به همت استاد ایرج افشار انتشار یافت [امیرکبیر، ۱۳۵۲]. چند سال پیش آقای داود سالک، یکی از همکاران معلم و اهل قلم، بخشی از خاطرات مذکور را دست‌چین کرد و در کتابی به نام «کمی با ناصرالدین شاه» انتشار داد. اینک او بخشی ویژه از آن خاطرات را که بازتاب مراوده‌ها و رفتارهای خارجیان- به ویژه روس و انگلیس- با دولت‌مردان آن زمان، و به تعبیر ما «زورگویان ذلیل» است، در اختیار مجله قرار داده است که می‌خوانید. رشد.

زورگویان ذلیل

داود سالک



※

● روس‌ها اصرار دارند که **مشیرالدوله** را وزیر کنند. به این جهت دوستان و هوادارانی برای او می‌جویند؛ همین‌طور که می‌خواهند با **امین السلطان** هم‌باززند. به خصوص حالا که سفیر کبیر انگلیس هم بیمار شده است. به همین جهت، روس‌ها مهمانی داده‌اند و تمام سفارت روس و امین السلطان با برادران و یاران نزدیکش دعوت هستند. من چون محرم باده‌پیمایی و می‌گساری امین السلطان نبودم، انتظار نداشتم من را دعوت کند، ولی دعوت کردند. رفتم. مهمانی بسیار عالی بود. امین السلطان با وجود افراط در مشروبات، چه قبل از شام و چه بعد از شام، حرفی یا حرکتی که باعث ایراد باشد، از او بروز نکرد. ولی **میرزا نظام** هنگامه کرد. مثلاً بی‌مقدمه سرشام برمی‌خاست و فریاد می‌کرد و نامربوط‌ها

● چند روز است **پسر رویتر** به تهران آمده است تا برای قرارداد چهارده سال پیش که شاه آن را لغو نمودند، خسارت بگیرد. می‌گوید قرارداد لغو نشده بود و سفارت انگلیس هم از او پشتیبانی می‌کند. دیشب نایب سفارت انگلیس آمده بود و من را از سفارت می‌ترساند. چرا که من نامه اعتراضی به شاه نوشتم و مواردی را درباره قرارداد تذکر دادم که به نفع ایران بود.

شاه امروز در سر ناهار به من فرمودند رویتر اعتراضات تو را قبول کرد. حالا قرارنامه او را امضا می‌کنم. عصر هم امضا نمودند.

شنیدم امین السلطان و مشیرالدوله از ذوق این‌که این کار گذشت، از پیش شاه که بیرون آمده بودند، روی همدیگر را بوسیده بودند.

می‌گفت که مشیرالدوله او را امر به سکوت کرد!
تماشای امشب به یک کرور می‌ارزید!

● عصر کاردار روس با یک حکیم روسی آمدند. حکیم روسی بعضی اطلاعات از مذاهب مختلفه ایران و ایلات و غیره می‌خواهد. آمده بود برایش بدهم بنویسند.

● وقت شام سروکله نایب سفارت انگلیس در اردو پیدا شد. معلوم شد همان‌طور که نایب سفارت روس آمده، او هم آمده! شب در زیر یک چادر، یک طرف او و طرف دیگر چادر نایب سفارت روس، خوابیدند!

● عصر نایب سفارت انگلیس که با امین‌السلطان کار داشت، به اردو آمد. پیش ما آمد. جای خورد، سر و روی صفا داد و به چادر امین‌السلطان رفت. دو ساعت از شب گذشته آمد. با من شام خورد و بعد به چادر که برایش حاضر کرده بودم رفت و خوابید. هیچ اسبابی همراه نداشت. همه را مهمان ما بود! هرچه می‌خواستیم معلوم کنم چرا با این عجله به اردو آمده، چیزی بروز نداد.

● شاه امروز [در لندن] به کاخ ملکه انگلیس رفتند. رفتار انگلیس‌ها با ما مثل سفر قبل نیست. به خود شاه خیلی احترام می‌کنند، اما با ماها مثل سگ رفتار می‌نمایند!

● شاه از این سفر خیلی شکایت می‌فرماید. مخبرالدوله مرخص شد که به مکه معظمه برود. تمام همراهان یعنی اشخاص معتبر، هر یک به بهانه‌ای دور می‌شوند. عصر به مهمان‌خانه آمدم. اتاق‌های ما را در طبقه چهارم، جایی که نوکرها اقامت دارند، قرار دادند. مفت‌خوری و کاسه‌لیسی این را هم دارد! به هزار زحمت دو سه اتاق برای بزرگان گرفتیم!

● قرار شد ما برویم در یکی از شهرها و ده روز از موکب همایون دور باشیم. انگلیسی‌های پدرسوخته، شاه ما را این در و آن در بگردانند و ملت و دولت ایران را خوب خفیف کنند. آن وقت شاه را به ما برسانند!

● من به کاخ رفتم. امین‌السلطان را دیدم دم موزه نشسته و تمام مردم ایستاده‌اند. پهلوی نشستم. کاغذی سر به مهر از سفارت انگلیس نشان داد که مستقیماً به شاه نوشته بودند. ظاهراً باز راجع به ظل‌السلطان است.

● شاه طبیب انگلیسی را احضار فرمودند. فقط محض خوشامد انگلیس‌ها که از عزل ظل‌السلطان خوش حال نیستند، این تدبیر را فرمودند، طبیب هم تجویز شراب و مقویات کرده بود.

● در کهریزک قلعه‌ای خرابه و قدیمی وجود دارد. دالانی در زیر بنا وجود دارد و هنوز هم در دهات اطراف آجرهای آن‌جا را می‌کنند و می‌برند. از قرار گفته، شخصی فرنگی سی سال قبل این‌جا آمده بود و کاوش زیادی کرده بود و از همین دخمه خشت طلایی و بعضی اسباب بیرون برده بوده است.

● **ملیجک** نقل می‌کرد که سفیر روس از طرف دولت خود یک راه‌آهن نظامی می‌خواهد. شاه و رجال دولت از این عصبانی‌اند و ملتجی به انگلیس‌ها شده‌اند! اگر این

حرف راست باشد، بعد از امضای بانک رویتز، باید منتظر این حوادث شد.

● امروز سفیر روس شرفیاب شد. بنا به رسم تشریفات، سفیر جدید باید پس از ملاقات با شاه، به دیدن وزیر خارجه و نایب‌السلطنه برود. هیچ‌یک از این دو جا نرفت. بی‌اعتنایی دیروز به من و فرستاده شاه و این بی‌اعتنایی امروز دلیل بر این است که این مرد مأموریت‌های بزرگی از طرف دولت خودش دارد!

● نزدیک ظهر دیدن سفیر کبیر تازه که از روس آمده رفتم. در این مورد باید لباس رسمی پوشیده و من را می‌پذیرفت. اما با لباس غیررسمی من را پذیرایی کرد. بعد هم کسی را که جانب شاه رفته بود، همین‌طور پذیرفته بود!

● در باغ امین‌السلطان در اقدسیه یک مهمانی مخصوص به زن‌های فرنگی، به طرز ایرانی داده بودند که روی زمین و تشک بنشینند. بیشتر زن‌ها از زن‌های اعضای سفارت انگلیس یا دوستان انگلیس بودند. زن کاردار انگلیس به سلامتی امین‌السلطان شرابی خورده بود و به امین‌السلطان گفته بود: به شما نصیحت می‌کنم برای بقای صدارت خودتان که برای ملت انگلیس خیلی واجب است، معاندین خودتان را یا حکومت بدهید یا به سفارت خارج بفرستید که از دربار دور شوند، یا سرشان را ببرید!

خیلی تعجب کردم از یک خانم محترم انگلیسی که این‌طور حرف بزند و فتوای قتل مردم را بدهد!

● عصر کاردار روس به دیدن من آمد. می‌گفت هفته پیش با امین‌السلطان ملاقات کردم و به او گفتم دولت روس خیال دارد راه‌آهنی از دریای مازندران به دریای [خلیج] فارس بسازد. امین‌السلطان گفت غیر ممکن است. برای این‌که انگلیس مانع خواهد شد. گفتم: امتیازاتی که به انگلیس‌ها دادید، در عوض پنج سال حق امتیاز راه‌آهن که به ما دادید. گفت: بله. اما بعد ما سندی به انگلیس‌ها دادیم که طرف جنوب ایران جز انگلیس، احدی حق راه ساختن ندارد. من هم در کمال ملایمت گفتم، پس شما به دست خودتان مملکت ایران را میان روس و انگلیس تقسیم نمودید.

● امروز شنیدم روس‌ها به واسطه محبتی که در عشق‌آباد به یزدی‌ها نمودند، تمام یزد دولتخواه روس هستند. مرکز تجاری روس در یزد مال تاجری یزدی است که طریقه بابی دارد. این است وضع تمام مملکت ایران!

● عصر نایب سفارت روس به منزل من آمد. می‌گفت شاه به واسطه سفارت روس به امپراتور [تزار روس] پیغام داده است وقتی من فرنگ می‌آیم [منظور روسیه است]، شما چه‌طور با امین‌السلطان رفتار خواهید کرد؟ مبادا کینه‌ای از او داشته باشید که به خاطر تقاضای او کارون را به انگلیس‌ها واگذار کردیم!

نایب سفارت می‌گفت: ما از این پیغام خیلی خنده کردیم و ریشخند نمودیم.

● روس‌ها بابت امتیاز دادن به انگلیس‌ها، از کشتی‌رانی کارون، بی‌نهایت اوقاتشان تلخ است! سفیر انگلیس به امین‌السلطان گفته بود که اسرای ترک‌مان را که پس فرستاده بودید، به استرآباد نرسیده‌اند. به بستگان آن‌ها نامه‌ای به اسم



اعتمادالسلطنه



انیس الدوله



ظل السلطان



میرزاشاه قاجار

شاه رسیده است. معلوم نیست چه طور به دست امین السلطان افتاده. تمام نامه پر از فحش به شاه و بیان رسوایی وزراست. معلوم است که این کاغذ را به شاه نخواهند داد!

● سردار ایوب خان که پادشاه افغانستان بود و انگلیس‌ها را در حوالی قندهار شکست داده بود، به خاک ایران فرار کرده و پناه آورده بود. به خواهش انگلیس‌ها او را از خراسان به تهران می‌آوردند. فعلاً در راه است.

● شنیدم دیروز [در تهران] رییس پلیس یک نفر فراش سفارت فرانسه را حبس کرده بود. نایب سفارت شش ساعت از شب گذشته، رفته بوده در محبس را شکسته و فراش را بیرون آورده است!

● دیروز وابسته نظامی سفارت انگلیس و حسینقلی خان نواب، نوشته رسمی از طرف دولت انگلیس برای ولیعهد را به تبریز بردند. فعلاً هیچ‌کس نمی‌داند که این نوشته چیست.

● دیدن طلوزان رفتیم. خوش حال نبود. ضمن صحبت معلوم شد که ممانعتی به جهت اجرای مقصودش در گرفتن امتیاز سد اهواز پیدا شده. به خانه که برگشتم، کاردار سفارت روس آمد. صحبت‌های عجیب می‌کرد. از جمله می‌گفت: طلوزان هیجده سال قبل امتیاز همین سد اهواز را گرفته بود، ولی در آن وقت انگلیس‌ها مانع او شده بودند. حالا که این بیچارگی دولت ایران را در باب پیدا کردن پول می‌بیند، فرصت را غنیمت شمرده و تجدید آن امتیازنامه را خواسته بودند!

● نایب سفارت انگلیس به شکارگاه آمد. می‌گفت که برای خسارت تنباکو آمده‌ام. اما از آن جایی که انگلیس‌ها به خصوص اشخاصی که همراه سفرا هستند راست نمی‌گویند، باید به جهت امر مهم دیگری آمده باشد. یک صندوق هم مشروبات فرنگی پیشکش آورده! نمی‌دانم برای شاه است یا امین السلطان!

● عصر نایب سفارت انگلیس را دیدم. می‌گفت خواهش‌های روس را تماماً شاه قبول کرد و رفتن سفر فرنگ حتمی شد! نایب سفارت روس هم آمد. خیلی خوش حال بود که کار روس‌ها به اصلاح گذشت!

● کاردار سفارت انگلیس، وابسته نظامی سفارت را که مأمور مشهوری است، به حضور شاه آورد. بعد از یک ربع ساعت، کاردار در حضور شاه بود، شاه رو به ما گفتند: بیرون باشید! یعنی خلوت کنید! تنها با کاردار و وابسته نظامی جدید که مأمور خدمت در سفارت مشهد است. خلوت کردند. اگر من وزیر خارجه بودم، فوراً استعفا می‌دادم. وزیر خارجه که در گفت‌وگوی یک کاردار محرم نباشد، چه وزارتتی است! دیگران چون مکرر برایشان رخ می‌دهد، چندان ناراحت نشدند، اما به من خیلی بد گذشت!

● عصر کاردار روس آمده بود. اعلان تازه بانک روس را آورده بود که من ترجمه نموده، چاپ کنم. اگر امین السلطان امضا کند که پدر بانک انگلیس در می‌آید. اگر امضا نکرد، روس‌ها پدر خودش را در می‌آورند!

● کاردار روس منزل من بود. پیغاماتی از قول سفیر

کبیر روس به شاه داد. سراپا تهدید بود. گمانم حاصل این گفت‌وگوها تغییرات زیاد در ایران باشد! ولی من که جرئت نمی‌کنم این پیغامات را به شاه بگویم یا بنویسم!

● نایب سفارت روس می‌گفت: «وقتی سید جمال‌الدین [اسدآبادی] را گرفته بودند و می‌بردند، مختارخان گفته بود این است سزای دوستان روس! من بعد از شنیدن این حرف، خانه امین السلطان رفتم و گفتم ما چه دشمنی با شما داریم که نوکر شما این عبارت را می‌گوید؟» امین السلطان هم ترسیده و برای عذرخواهی پول و خرقة و اسب برای او فرستاده بود!

● معلوم شد انگلیس راضی از نشر روزنامه به زبان فرانسه در ایران نیست. تعلیمات به سفیر خود داده است که موقوف نماید.

● شب در سفارت انگلیس مهمان بودم. سفیر انگلیس می‌گفت که دولت ایران می‌خواهد عهدنامه گمرگی‌اش را تغییر بدهد. یعنی به جای پنج درصد، هشت درصد بگیرد. ما حرفی نداریم، اما اگر این پول را بخواهد صرف لُهو و لعب کند یا خرج ملیجک و امینه‌افدس نماید و برای بهبودی مملکت کاری نکنند، راضی نخواهیم شد!

● نایب سفارت انگلیس آمد. می‌گفت رییس بانک انگلیس و بانک روس هر دو به سفارت خانه انگلیس آمده و اعتراض کرده‌اند که اگر کار ضراب‌خانه به این شکل قرار داده شده اجرا شود، یعنی حاجی محمدحسن [امین‌الضرب] صدویست هزار تومان همه ساله به شاه و دوازده هزار تومان به امین‌السلطان و پنجاه هزار تومان هم پیشکش بدهند، مجبورند که [عبار] آطلائی پول را کم کنند. در این صورت تجارت فرنگ با ایران کاملاً باطل می‌شود.

● امروز سفیر انگلیس به حضور آمد. مرخص شد به لندن برود. از قراری که خودش و اتباعش شهرت داده‌اند، در بین شرفیابی عرض کرده بود: حالا که من به لندن می‌روم، اگر رجال دولت انگلیس از من پرسند دولت ایران را به چه وضع گذاشتی، چه بگویم؟ شما که نه قانون دارید و نه عدالت، نه مروت دارید و نه در فکر مملکت و رعیت هستید!

این حرف بسیار مؤثر واقع شده بود، اما موقتاً!

● درباره تاجر ایتالیایی که دویست هزار تومان ادعای خسارت می‌کرد، قبلاً نوشته‌ام. از حماقت رجال دولت ایران و متصدیان این کار [این‌که] سند صحیح ترک ادعا از او نگرفته بودند. چندی قبل صدراعظم روی هوای نفس و بدون سبب سفیر ایتالیا را رنجاند. سفیر هم با مدارک و اسناد صحیح که در دست دارد، مبلغ صد هزار تومان ادعای بقیه خسارت تاجر را نمود. دولت ایران را تهدید کرده است اگر پانزده روز این کار را اصلاح نکنند، پرچم کشورش را پایین کشیده و با ایران قطع رابطه خواهند کرد. امین‌السلطان این روزها مهمان امین‌الدوله و در چیدر مشغول عیش و نوش است.

● نایب سفارت روس درباره ماجرای آقاجان‌خان، فرمانده توپ‌خانه همدان به منزل من آمد. ماجرا این است که توپچی این شخص با پاولوف، کالسکه‌چی روس، نزاع

می‌کند. طرفین به همدیگر تیراندازی می‌کنند. پاولوف زخمی شده و بعد از دو روز می‌میرد. پانصد تومان از او تعارف می‌خواهند که رفع غائله بشود. او نداشته بدهد و حبس می‌شود. از حبس فرار می‌کند و به همدان می‌رود. سفارت روس شکایت می‌کند. از همدان او را به تهران می‌آورند و در میدان توپخانه زندانی می‌کنند. از آنجا هم فرار نموده و به خانۀ انیس الدوله می‌رود. حالا شاه و انیس الدوله از او حمایت می‌کنند و صدراعظم محض تملق به روس‌ها اصرار دارد که او را به مشهد بفرستند تا در سفارت روس از او بازجویی شود. کاردار سفارت هم آمد. به او گفتم چه اصراری دارید که حتماً به مشهد برود!

گفت: تبعه ما را کشته است. باید در مشهد بازپرسی شود. گفتم: مطابق بند هفتم عهدنامه «ترکمان‌چای» شما حق این کار را ندارید. قتل در خاک ایران انجام شده و باید به قانون ایران عمل شود. او گفت: چنین نیست. گفتم: به عهدنامه مراجعه کن.

او رفت و بعد نامه نوشت که چنین است و حق با شماست. اما مشیرالملک احمق که حالا وزیر خارجه ماست، اصراری دارد که این مردک را به مشهد ببرند و با قانون روس با او عمل کنند. البته مشیرالملک ماهی پانصد منات از سفارت حقوق می‌گیرد. باید چنین خدمت‌گزار باشد.

● امروز عصر شخصی که تازه از هلند آمده است، به دیدنم آمد. قبلاً مدت‌ها در اصفهان بوده و فارسی را خوب می‌داند. می‌گفت از طرف دولت هلند حامل یک قطعه الماس است که یکصدووه قیراط وزن دارد و به قول خودش هفتاد هشتاد هزار تومان می‌ارزد. آن‌چه مشهور است، این الماس را با خود آورده است پیشکش کند و امتیازی بگیرد که نمی‌دانم چیست.

● در استرآباد، بین طوایف ترکمان نزاعی است. من این قبیل نزاع‌ها را به چشم خوش نمی‌بینم. این‌ها را به تحریک همسایه قوی که روس است می‌دانم که همین روزها به بهانه این که مرز غیرمنظم است و باید اصلاح شود چنانچه مکرر در نقاط دیگر دیده شده‌قشونی به استرآباد خواهد کشید و این دفعه رود گرگان را مرز خواهد نمود!

● سفیر انگلیس را چهار ساعت به غروب مانده، می‌پذیرند. آن‌چه من حدس زدم، برای این است که این تشریفات زیادی که برای مأمورین روس فراهم آورده‌اند، اسباب دلخوری آن‌ها نشود!

● سفیر روس به عادت هر ساله، به بعضی رجال دولت نهار می‌دهد. قوام‌الدوله مهمان بود، آمد. اما داخل مجلس نشد و اتاق دیگر ایستاد. اول صورت جای سرمیز را خواست. همین که دید برخلاف سال‌های قبل، جای اول را به او ندادند، قهر کرد و رفت. در حقیقت روس‌ها به خصوص این سفیر کبیر جدید، در بی‌احترامی به قوام‌الدوله عمده دارد؛ یا مقصودشان به وزارت رساندن مشیرالدوله است یا ایجاد اختلاف میان رجال دولت.

● صبح که به دربار رفتم، شاه بسیار عصبانی بود. میرآخور توپ‌خانه، عریضه‌ای نوشته بود که فرانشان بانک انگلیس به

مطالبه طلبی که از رکن‌الدوله دارند و یکی از ضامن‌های او من هستم، در کوچه به من برخوردند و از کالسکه‌ام بیرون کشیده و کتک زده‌اند.

شاه دست‌خطی در کمال سختی به صدراعظم نوشتند که فرانشان بانک را بگیرند و ببندند و بزنند. بلکه بکشند. من آهسته عرض کردم که موافق عهدنامه‌ها با دول فرنگ، دولت ما حق تنبیه نوکران فرنگی را ندارد. از این فضولی من هم بدشان آمد. بعد معلوم شد که میرآخور فرانشان بانک را کتک زده بوده است. سفیر انگلیس هم نامه‌ای نوشت و بیست و چهار ساعت مهلت داد که میرآخور توپ‌خانه تنبیه شود، وگرنه دولت ایران پنج شش کرور طلب بانک و شرکت تنباکو را بدهد و بانک از تهران می‌رود. فوراً حکم شد میرآخور معزول شود و دیگر به دربار نیاید!

● دیروز بعضی پیغامات، سفیر کبیر روس به شاه و صدراعظم داده بود. من صلاح ندیدم که به شاه عرض کنم. برای این که عرض این مطلب به شاه، جز اسباب دلخوری صدراعظم و کینه‌ورزی فایده دیگری ندارد. بلکه پشیمان شدم که چرا به صدراعظم هم گفتم. این اشخاص اصلاً نمی‌خواهند که کسی از اعمال این‌ها مطلع باشد. پیام سفیر کبیر این بود که انگلیس‌ها در سیستان تخطی و تجاوز کرده‌اند. انگلیس‌ها از پاییز گذشته تاکنون، نه‌ری حفر کرده و از رود هیرمند آب گرفته و داخل خاک ایران شده‌اند تا به خون‌دار رسیده‌اند و در آنجا مشغول بنای قلعه و استحکامات و آبادی هستند. از حاکم قائن پنجاه هزار خروار غله اکتیاع کرده‌اند و پول این غله را دو سال قبل نقد به امیر قائن داده‌اند، ولی هنوز تحویل نگرفته‌اند. مقصودشان این است انبارها را که ساختند، آن وقت این پنجاه هزار خروار غله را تحویل بگیرند. از قرار گزارش وابسته نظامی سفارت روس در مشهد که به سفیر در تهران فرستاده است، این خون‌دار و اراضی اطراف آن که انگلیس‌ها بدون اجازه و سند از خاک ایران جدا کرده‌اند، اراضی است که می‌توان پنجاه هزار خروار غله از آنجا برداشت کرد. به علاوه، آثار دو شهر بزرگ قدیمی در این‌جا موجود است.

چنین نقطه مساعدی را که حکام قائن شاید به مبلغ بسیار کمی که از انگلیس‌ها گرفته‌اند، بدون اجازه دولت به آن‌ها واگذار کرده‌اند، اگر دولت می‌خواست بفروشد، مسلماً انگلیس‌ها یک کرور لیبره وجه نقد می‌دادند. اقلاً خسارت بیهوده ظلم‌آمیزی که از بابت خسارت تنباکو از ما مطالبه می‌کنند، می‌بخشیدند و نمی‌گرفتند! این ضرر به دولت ما به واسطه بی‌علمی و بی‌اطلاعی و نداشتن نقشه است در مملکت ما.

● خراسان در کمال اغتشاش است و حاکم در نهایت بی‌قدرتی. انگلیسی‌ها ضد روس‌ها در مشهد فتنه می‌کنند.

● عصر نایب سفارت انگلیس منزل من بود. می‌گفت: «خیلی خوش‌حال هستیم که حق کشتی‌رانی در کارون به انگلیس‌ها داده شد.» در حقیقت خوزستان را تصرف نمودند! ●



امین الضرب



زین‌نویس